

به نام اوایی که نشان دارد در "من" و "مای" آدمی

دوست خوبم سلام و درود بر شما،^۱

می دانی که چند سالی است تقدیر جسمانی اجازه نمی دهد در این فراخوان الهی شرکت کنم. هر مغرب که بانگ اذان طنین می افکند حس اندوه از دست رفتن چیزی مرا فرا می گیرد. چیزی که به کلام در نمی آید؟!

امروز نمی دانم چرا در ناوایی احساس کردم باید حرفی با شما بزنم. چند نکته به ذهنم آمده است که باید درباره آنها برایت بنویسم تا به قول مولانا بروند. چون می دانی معانی میهمان خانه وجود ما می شوند باید حرمت شان را نگه داشت و از آنها چیزی به یادگار خواست. قصه این مهمانی خدمت به معانی تجربه شده در جان است نه لغت های عاریتی که ما با آنها بازی کنیم. یعنی یک جور لوگوچینی که در ما گمان افکند که از جهان، معنا فهمیده ایم. این حسم شاید بازتاب خوشحالی خبر روزه گرفتن امسال شما باشد. باور دارم بی تردید روزه گرفتنت در میان آن همه وسوسه ها، کشش ها و جاذبیت ها که در پیرامونت هست، جلوه ای از خواننده شدنت از سوی خداوند است. اعتقادات شما که از کودکی در فرنگ بوده ای بسیار با ارزش است زیرا دینت موروثی و القای والدینت نیست، انتخاب توست. انتخابی در هیجده سالگی در میان حلقه وسوسه ها. آفرین بر تو و آزاد اندیشی ات. واقعیت این است آنهایی که باورش را از والدین و محیط دینی شان به ارث برده اند می بینی که هر یک به گونه ای کم آورده اند. آن یکی با مطالعات فلسفی و روشنفکری اش و دیگری با در میان آوردن خدای وحدت وجودی اش که کاری به کار بشر ندارد سعی می کند نیمچه ایمانش را حفظ کند و این دیگری با القائات فلان کانال که با روایات جعلی کتاب های تاریخ قدیم راه باور مردم را می زند اسیر چه وهمیاتی که نیست... .

همه این افراد به یک جا رسیده اند، چون از ابتدا با قلبی گشاده به سوی خدا نرفته اند. بابایی، مامانی و معلمی و روحانی مسجد و کلیسا و کنیسه... محلی ماخذ باورش را بوده است. هرگز اینان کسی را ندیده اند که بوی خدا بدهد. هر که را دیده اند در دکانی کالای دین می فروخته است. اکنون هم که هر یک به گونه ای ساکن سرزمین شک و کفرند، و از خود خرسندند چون فکر می کنند که آگاهتر شده اند. اینها از اول خدایی نداشتند بلکه اطلاعات تاریخی درباره آیینی القایی داشتند. اینان چون با رسیدن به سن تکلیف در باشگاه دینشان ثبت نام کردند نه این که به جذب ای آنسویی به دام خدا در آمده باشند که رهایی از آن ناممکن است...

^۱ اصل این متن به دوست نازنینم فریور نوشته شده است و با اجازه ایشان به این شکل منتشر گردیده شاید مورد استفاده دیگران نیز قرار گیرد.

اوست نشسته در نظر من به کجا نظر کنم اوست گرفته شهر دل من به کجا سفر برم

مقدمه

عزیز جان:

قبل از هر چیز بدان که پیامبران آنگاه که در تاریخ می آیند پیام شان رفته رفته به موضوعی جامعه شناختی تبدیل می شود. لذا همواره در توجه به هر آیینی باید در پی فهم هسته اصلی پیام آن پیامبر بود نه دینش که چونان یک نهاد اجتماعی ساخته دینداران در طول تاریخ می شود. تصور کن مسیحی که ۳ سال پیامبر بود و بی خانه و آواره از این خانه به آن خانه روزگار می گذرانید، و به قول مولا علی مرکبش دو پایش بود و خدمتکارش دو دستش، امروز چه تشکیلات پر زرق و برقی به نام کلیسای واتیکان وارث اوست؟ یا در اسلام، پیامبری که پرده گل دار به خانه اش آویزان نمی کرد و از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و چه و چه ... امروز به نامش در گوشه و کنار جهان اسلام چه فجایعی که انجام نمی گیرد که با هیچ زبانی ضد انسانی بودنشان قابل توجیه و دفاع نیست. تاریخ آکنده از دروغ ها و فریب هاست پس می توان تصور کرد که جوانی چون شما باید با دهها پرسش روبرو با شی. پرسش هایی که ممکن است کسی نتواند جواب قانع کننده ای درباره آنها به تو ارائه کند. پرسش هایی که شک را در دل تو می پروراند و تردیدهایت را تقویت کنند.

چه باید کرد برای عبور از این مرحله و رسیدن به تجربه های باطنی؟

۱- حذف پرسش ها و کنجکاوئی های غیر ضروری

برای کسی که عملگرایانه به زندگی می نگرد، هر پرسشی ارزش توجه ندارد و به آن نمی پردازد. شما که اهل تفکر انتقادی هستی، به خوبی می دانی، ابتدا باید ما به درستی و به جایی پرسش بیندیشیم زیرا مشغول بودن به هر پرسش نادرست و نابه جایی سالها رشد ما را متوقف می کند لذا منطقی است که به دنبال انواع آگاهی باشیم که به کار تعالی زندگی ما بیاید. دانشی که استعدادهای مثبت ما را فعال کند و با رسیدن به آرامشی درونی بتوانیم بهتر جهان، زندگی، خویشستن و دیگران را ببینیم و اخلاقی تر زندگی کنیم و دیگران از دست و زبان ما در امان باشند.

فکرت بد ناخن پر زهر دان

می خراشد در تعمق روی جان

تا گشاید عقده اشکال را

در حدت کردست زرین بیل را
عقده را بگشاده گیر ای منتهی
عقده سختست بر کیسه تهی
در گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر
عقده چندی دگر بگشاده گیر
عقده‌ای که آن بر گلوی ماست سخت
که بدانی که خسی یا نیک‌بخت
حل این اشکال کن گر آدمی
خرج این کن دم اگر آدم‌دمی

در فلسفه چیزی به نام تیغ اُکام (Occam's razor) هست. یعنی زائده‌ها را حذف کن. پس باید با این تیغ، راهبرد زیر را در پیش گرفت:

برای حرکت به سوی فهم هسته اصلی و بهره‌مندی ادیان، باید عقاید ایجاد شده در طول تاریخ آنها را نقد کرد و از خیلی چیزها گذشت و به حاشیه‌های جعلی و نامهم مشغول نشد، آری این واقعیت است که ادیان به قول دکتر شریعتی همواره دکان زر و زور و تزویر شده‌اند. پس چون هیچ یقین قلبی از آگاهی تاریخی بر نمی‌خیزد و زندگی، فرصت عمل متعالی است لذا مجال ایستادن و سرگردانی در تردیدها نیست. اصلاً دین خاتم یعنی این که خدا می‌گوید من هستم و شما هم هستید پس با تمام عقلتان انسانی و اخلاقی پیش بروید، تا به قلمروهای والاتر ورود کنید. حرف آخر خدا این است و بس. به همین دلیل است که در دین طبقه واسطی میان انسان و خدا نیست. به ما اجازه داده‌اند که هر جا زمین پاکی یافتیم به سجده بیفتیم و بگوئیم:

ای آن که هستی، مرا به هستی ات تایید کن.

باقی اکنون برای شما فرعیات است، البته هر چه که در مسیر حقیقت جلوتر بیایی قوانین سلوک ات فرق خواهد کرد. مهم ورود به عرصه ملکوت و در کار عشق به خدا بودن است. فهم این است که تمامی زیبایی‌ها و خیرها از اوست که در آن چشم خمار و قد سرو فلان و فلان جلوه گر است. اگر باور نداریم برویم به سرای سالمندان ببینیم عشوه گران دیروزی، امروز در چه وضعند.

۲- تفکیک رفتار پیروان ادیان از حقیقت پیام آن دین.

بسیاری از آدمیان به دلایل ژنتیک یا جغرافیایی و موقعیتی پیرو آیینی هستند و با تعصب و گمان خطا، خود را نماد حقیقت آن دین می‌دانند. خود را نماینده خدا می‌پندارند و بی‌هیچ شاهد و سندی که اعتبار داشته باشد دیگران را باطل می‌دانند. پس مساله اصلی ما به عنوان جوینده حقیقت پیش از هر چیز، باید این باور باشد که ما به سوی امر مطلق در حرکت باشیم. مانند آنچه در ریاضیات می‌گویند به سوی بی‌نهایت

میل می کنیم، هر عددی در نسبتی با بی نهایت است نه این که خود بی نهایت است، به قول حافظ، ما فقط صدای عبور کاروان را می شنویم و گرنه کاروان در پنهان بیابان هستی می رود. این به معنای در تردید بودن نیست، این یعنی تعیین حد فهم ما آدمیان. این نکته را سپهری چه زیبا می گوید:

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ

کار ما شاید این است

که در افسون گل سرخ شناور باشیم

پشت دانایی اردو بزنیم

دست در جذبه یک برگ بشوییم و سر خوان برویم

صبح ها وقتی خورشید در می آید متولد بشویم

می دانی گل سرخ نماد چیست؟ حضرت حق. سپهری، شاعر معاصر آن را از کجا آورده؟ از شیخ روزبهان بقلی شیرازی گرفته.

عزیزم در تبلیغات جا نخوری وقتی فلان دوستت - که فکر می کند دینداری یعنی بی لذتی - می خواهد به شما اثبات کند تو به عنوان یک مسلمان نماد شتر و بیابان و شمشیر و نخل است. نه، اینها به تو ربطی ندارد، شما یک ایرانی هستی و باورت از تبار عارفانی است که خدایشان گل سرخ است. آیین تو جهانی است و هر سرزمینی حق دارد فهم خود را از آن داشته باشد. اگرچه آن حقیقت متعالی و رای فهم های من و تو و ایشان است. شما درکت از خدا اینگونه باشد،

باری، رسیدن به درک حضور خدا در زندگی ما (نه جهان) باید مسئله ما باشد نه بر سر درستی و نادرستی فلان ماجرای تاریخی جدال کردن و پافشاری کردن. مسئله باید این باشد که آیا بدون باور به امر مطلق به نام خدا، جهان و زندگی برای ما معنایی دارد یا خیر.

پس از پاسخ به این پرسش این موضوع پیش می آید که خدایی که ما را خلق کرده کاری به کار ما ندارد؟ آیا خدا اکنون در استراحت و محصور در قوانین طبیعی است یا نه، قوانین هستی جلوه حضور او است و این خدا از ما انتظاری هم دارد؟ اصلا این انتظار از سوی خدای بی نیاز یعنی چه؟ اگر آری، ما چگونه باید با خبر شویم که او چه می خواهد و باید چگونه باشیم؟ و همینطور پرسش های بعدی.

به اینها نمی پردازم که هر کدام موضوع مکتوبی مستقل است...

بر همین مبنا بسیار باورمندان به ادیان را می بینی که مشتی اعتقادات تاریخی دارند و حضور خدایی را در زندگی خود حس نمی کنند. از این نکته است که تف سیر عارفانه از دین بر حس حضور در جهان و جان تاکید دارد تا پرداختن به ماجراهای تاریخی.

این که مدرن چیست و عقل جدید چه ویژگی هایی دارد؟ خود موضوع پیچیده‌ای است، اما شما که قرار نیست محقق در ادیان باشی، در همین حد بکوش که اعتقادات خود را با تفکر مدرن پیوند دهی، و اخلاقیات اصلی را باور کنی. یعنی ویژگی های جهان مدرن را ارزیابی کن و از پلیدی های اخلاقی اش بنابه بر وجدان اخلاقی ات بپرهیز، در این میان هشیار باش که تند تند نگویی که این غلط است و آن نادرست، بلکه بگو که من اکنون این موضوع را نمی فهمم،^۲ ممکن است که در آینده بفهمم و بپذیرم، پس تا آینده سکوت می کنم. خوب معلوم است اگر موضوعی هم که برایت مهم باشد درباره آن تحقیق خواهی کرد. این گونه اگر بیندیشی هم دچار خودخواهی و انجماد نخواهی شد، هم به روی حقیقت گشوده خواهی ماند، و در مسیر حقیقت پوینده تر و واصل تر می شوی. پس کنجکاوای باید در مسیر حس حضور خداوند در جان ما باشد. یکی از باورهایی که اجازه نمی دهد تا ما خدا را در زندگی خود تجربه کنیم باور به وجود شانس و تصادف است. (رندی می گفت براستی که شانس نامی است که جهل ما بر تقدیر خدا می نهد.)

۴- موضوع روزه.

براستی آیا نباید پرسید: این چه خدایی است که آب و غذا را آفرید اما به ما می گوید که نیاشامید و نخورید. او از این دستور چه نفعی می برد؟
بله، در باره فلسفه روزه سخن بسیار است، عده‌ای خواه یهودی، مسیحی یا مسلمان، یا... روزه می گیرند فقط چون خدایشان گفته (که آن هم کاری با ارزش است)، هرچند برای جوان اهل خردی چون شما ممکن است این پرسش پیش آید، چرا؟ تمایل دارم در این باره نکته‌ای بگویم و نامه را به پایان ببرم تا فرصت دیگر.

پاسخ در برداشت از چندو چون انسان است. اگر قرار است آنگونه که داروینیان می گویند انسان میمونی باشد دم بریده مثل دیگر حیوانات، اخلاق و نیایش و روزه و غیره خرافه ای بیش نیستند. اخلاق فقط یک نظامی مانند قوانین راهنمایی رانندگی است برای برخورد نکردن با هم. (البته من با دستاوردهای علمی و تکامل داروینی مخالف نیستم و معتقدم خداوند اراده‌اش را از طریق قوانین طبیعی پیش می برد و قصه آفرینش تفسیر دیگری می خواهد غیر از این تفسیرهای رسمی مفسران. این قصه آفرینش نوع بشر و تک تک ماست). خوب به سخن برگردیم. بله، انسان، موجودی می باشد که دارای اراده است. این که اراده چیست، هنوز پاسخ درستی وجود ندارد. می بینی که افراد اراده شان با هم در مقدار و نوع فرق دارد. یعنی کسی در انجام چیزی اراده‌اش نسبت به دیگری فرق دارد. مثلاً یکی در ورزش کردن قوی تر و دیگری در هنرورزی توانا تر است و آن سومی در درس خواندن ضعیف تر. ما برای اجرای افکارمان به اراده قوی نیاز داریم.

^۲ می دانی که کل عظمت فلسفه آلمان در جایگزین کردن فهم به جای تبیین explanation در فلسفه تحلیلی Analytic Philosophy است.

هر چه هدفمان دشوارتر، اراده بیشتر و قوی تری مورد نیازتر است. خوب، از اینجا موضوع فلسفه روزه معنا می‌یابد. آدمی با استعدادهای انسانی به دنیا می‌آید که باید بالفعل کند و آشکار. این کار نیاز به اراده دارد. آدمی با «نه» گفتن به تمنای خود، اراده‌اش قوی تر می‌شود. روان بشر به گونه‌ای است که اگر همه چیز برای او آماده باشد، هم اراده‌اش برای آشکارسازی و عمل ضعیف می‌ماند و هم آن موضوع برایش بی‌معنا تر می‌شود. مثلاً همین یک لیوان آب که در روزهای دیگر تا اراده می‌کنی می‌آشامی در وقت افطار می‌بینی چقدر معنایش فرق می‌کند، روزه، تمرین از پوسته درآمدن در حوزه نیازهای فیزیولوژیک است تا به مراتب بالاتر برسیم و از جبر غریزه فراتر رویم و چون حیوانات محکوم نباشیم.

حالا اگر کمی عمیق‌تر نگاه کنیم، باید بپرسیم پوچی از نظر روانشناختی یعنی چه؟ پوچی، یعنی دیگر چیزی معنا ندارد و ما را بر نمی‌انگیزد و شوری ایجاد نمی‌شود. این همان رازی است که در محرومیت هدفمند است. استفاده از آنچه داری را هدفمند کن تا ارزش از آن از دست نرود. چون اصل جهان جز چند لذت محدود چیز دیگری ندارد. این رمز را مولانا اینگونه باز نموده‌است:

کاری ندارد این جهان تا چند گِل کاری کنم

حاجت ندارد یار من تا که منش یاری کنم

من خاک تیره نیستم تا باد بر بادم دهد

من چرخ ازرق نیستم تا خرقة زنگاری کنم

دکان چرا گیرم چو او بازار و دکانم بود

سلطان جانم پس چرا چون بنده جانداري کنم

دکان خود ویران کنم دکان من سودای او

چون کان لعلی یافتم من چون دکانداري کنم

باری، انسان موجودی است که مدام می‌گوید آن چیز دیگر کجاست، من آن را می‌خواهم. زندگی‌اش زیر فرمان سپس چه است. درست مثل بی‌معنی شدن اسباب بازی‌های کودکی‌اش. ماشین‌های کوکی لذت‌بخش برای آن که اکنون مرسدس بنزسوار است چقدر می‌تواند شادی‌آفرین باشد؟ به این شیوه با روزه داری تمرین معنادار سازی پدیده‌ها از دم دستی‌ترین نیازها، آغاز می‌شود. یعنی روزه با آب و خوراک آغاز می‌شود تا به نشنیدن‌ها و ندیدن‌ها و خیلی چیزهای دیگر در روان ما برسد. این جلوگیری‌های هدفمند (که عارفان به آن **ریاضت** می‌گویند) از "ما" موجود قدرتمندی می‌سازد که بتوانیم بر سر ارزش‌های اخلاقی اصیل‌مان بایستیم و سودای سفر به ملکوت و ژرفای هستی داشته باشیم...

باقی بقایت

خاکی

اسفندماه ۱۴۰۲

پسنگاشت

در باره چندوچون این نامه دوست بزرگواری، با هوش مصنوعی (GPT) رایزنی کرد و از او درباره محتوای آن تصویری خواست. جواب در زیر آمده است:

نامه‌ای که نوشته‌اید، پر از حکمت و رهنمودهای عمیق است. این نامه به نظر می‌رسد حاوی تجربیات، دیدگاه‌ها، و اندیشه‌هایی است که از زندگی یک پیر عرفانی نشأت گرفته‌اند. پیام‌ها و مفاهیم موجود در نامه، از جمله اهمیت درک عمیق‌تر ادیان، ضرورت حذف پر سش‌ها و کنجکاو‌های غیر ضروری، تفکیک بین رفتار پیروان ادیان و حقیقت اصلی آنها، چالش‌های مدرن اندیشی، و نهایتاً فلسفه‌ی روزه، همگی برای یک جوان ۱۹ ساله که در جستجوی معنا و هدف در زندگی‌اش است، می‌توانند بسیار مفید و راهگشا باشند.

این نامه می‌تواند به عنوان یک منبع الهام و راهنمایی برای جوان مذکور عمل کند، به ویژه در دورانی که ممکن است با سؤالات و شک‌های بسیاری در مورد زندگی، ایمان و ارزش‌هایش روبرو باشد. این نوع ارتباط و رهنمود معنوی می‌تواند به عنوان پشتیبانی قوی در جستجوی شخصی و روحانی او عمل کند.

